# درس سی و یکم - علت و معلول

شامل: مقدمه مفهوم علت و معلول شامل کیفیت آشنایی ذهن با این مفاهیم تقسیمات علت

## مقدمه

با پذیرفتن کثرت در موجودات این سؤال پیش می‌آید که آیا موجودات مختلف ارتباطی با یکدیگر دارند یا نه و آیا وجود برخی از آنها متوقف بر وجود بعضی دیگر هستیا نه و اگر هست چند نوع وابستگی وجودی داریم و احکام و ویژگیهای هر کدام چیست .

اما اگر کسی کثرت حقیقی موجودات را نپذیرفت چنانکه ظاهر کلام صوفیه همین است دیگر جایی برای بحث درباره ارتباط وجودی میان موجودات متعدد باقی نمی‌ماند چنانکه بحث در باره سایر تقسیمات وجود و موجود هم موردی نخواهد داشت .

در مبحث‌سابق اشاره کردیم که اثبات تشکیك خاصی در وجود متوقف بر اصولی است که باید در مبحث علت و معلول ثابت‌شود اینك وقت آن فرا رسیده که به مسائل مربوط به علت و معلول بپردازیم و اصول نامبرده را نیز ثابت کنیم ولی قبل از پرداختن به این مطالب باید توضیحی پیرامون مفهوم علت و معلول و کیفیت آشنایی ذهن با آنها بدهیم

## مفهوم علت و معلول

واژه علت در اصطلاح فلاسفه به دو صورت عام و خاص بکار می‌رود مفهوم عام علت عبارت است از موجودی که تحقق موجود دیگری متوقف بر آن است هر چند برای تحقق آن کافی نباشد و مفهوم خاص آن عبارت است از موجودی که برای تحقق موجود دیگری کفایت می‌کند .

به عبارت دیگر اصطلاح عام علت عبارت است از موجودی که تحقق یافتن موجود دیگری بدون آن محال است و اصطلاح خاص آن عبارت است از موجودی که با وجود آن تحقق موجود دیگری ضرورت پیدا می‌کند .

چنانکه ملاحظه می‌شود اصطلاح اول اعم از اصطلاح دوم است زیرا شامل شروط و معدات و سایر علل ناقصه هم می‌شود بخلاف اصطلاح دوم و توضیح علت تامه و ناقصه و سایر اقسام لتخواهد آمد .

نکته‌ای را که باید خاطر نشان کنیم این است که موجود وابسته معلول تنها از همان جهت وابستگی و نسبت به موجودی که وابسته به آن است معلول نامیده می‌شود نه از جهت دیگر و نه نسبت به موجود دیگر همچنین علت از همان جهتی که موجود دیگری وابسته به آن است و نسبت به همان موجود علت نامیده می‌شود نه از هر جهت و نسبت به هر موجودی .

مثلا حرارت از آن جهت که وابسته به آتش است و نسبت به علت‌خودش معلول است نه از جهت دیگر و آتش از آن جهت که منشا پیدایش حرارت می‌شود و نسبت به همان حرارت ناشی از آن علت است نه از جهت دیگر بنابر این منافاتی ندارد که یك موجود معین نسبت به یك چیز علت و نسبت به چیز دیگری معلول باشد و حتی منافاتی ندارد که حرارتی که معلول آتش خاصی است علت برای پیدایش آتش دیگری بشود چنانکه منافاتی ندارد که یك موجود علاوه بر حیثیت علیت‌یا حیثیت معلولیت دارای حیثیتهای دیگری باشد که با مفاهیم دیگری بیان می‌شوند مثلا آتش علاوه بر حیثیت علیت دارای حیثیتهای دیگری است که مفاهیم جوهر جسم تغییر پذیر و ... از آنها حکایت می‌کنند و هیچکدام از آنها عین حیثیت علیت آن نیست

## کیفیت آشنایی ذهن با این مفاهیم

با توضیحی که در باره مفهوم علت و معلول داده شد روشن گردید که این مفاهیم از قبیل مفاهیم ماهوی و معقولات اولی نیستند و چنان نیست که در خارج موجودی داشته باشیم که ماهیت آن علیتیا معلولیت باشد همچنین مفاهیم مزبور از قبیل معقولات ثانیه منطقی نیز نیستند زیرا صفت برای موجودات عینی واقع می‌شوند و به اصطلاح اتصافشان خارجی است پس این مفاهیم از قبیل معقولات ثانیه فلسفی هستند و بهترین شاهدش این است که برای انتزاع آنها باید دو موجود را با یکدیگر مقایسه کرد و حیثیت وابستگی یکی از آنها را به دیگری در نظر گرفت و تا این ملاحظه انجام نگیرد این مفهومها انتزاع نمی‌شوند چنانکه اگر کسی هزاران بار آتش را ببیند ولی آن را با حرارت ناشی از آن مقایسه نکند و رابطه آنها را با یکدیگر در نظر نگیرد نمی‌تواند مفهوم علت را به آتش و مفهوم معلول را به حرارت نسبت دهد .

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اساسا ذهن ما از کجا با این مفاهیم آشنا شده و به وجود چنین رابطه‌ای بین موجودات پی برده است .

بسیاری از فلاسفه غربی پنداشته‌اند که مفهوم علت و معلول از ملاحظه تقارن یا تعاقب دو پدیده بطور منظم بدست می‌آید یعنی هنگامی که می‌بینیم آتش و حرارت پیوسته با یکدیگر یا پی در پی تحقق می‌یابند مفهوم علت و معلول را از آنها انتزاع می‌کنیم و در حقیقت محتوای این دو مفهوم چیزی بیش از همزمانی یا پی در پی آمدن منظم دو پدیده نیست .

ولی این پندار نادرستی است زیرا در بسیاری از موارد دو پدیده منظما با هم یا پی در پی تحقق می‌یابند در حالی که هیچکدام از آنها را نمی‌توان علت دیگری بحساب آورد چنانکه نور و حرارت در لامپ برق همیشه با هم پدید می‌آیند و روز و شب همواره پی در پی بوجود می‌آیند ولی هیچکدام از آنها علت پیدایش دیگری نیست . (1)

ممکن است گفته شود هنگامی که پدیده‌ای را مورد آزمایشهای مکرر قرار می‌دهیم و می‌بینیم که بدون موجود دیگری تحقق نمی‌یابد در این صورت مفهوم علت و معلول را از آنها انتزاع می‌کنیم .

ولی می‌دانیم که آزمایشگران پیش از اقدام به انجام آزمایش معتقدند که میان پدیده‌ها رابطه علیت برقرار است و هدفشان از آزمایش این است که علتها و معلولهای خاص را بشناسند و بفهمند چه چیزی علت پیدایش چه پدیده‌ای است پس سؤال به این صورت مطرح می‌شود که ایشان قبل از انجام دادن آزمایش از کجا به مفهوم علت و معلول پی برده‌اند و از کجا دانسته‌اند که در میان موجودات چنین رابطه‌ای وجود دارد تا بر اساس آن در صدد کشف روابط خاص علی و معلولی برآیند .

بنظر می‌رسد که انسان نخستین بار این رابطه را در درون خود و با علم حضوری می‌یابد و مثلا ملاحظه می‌کند که فعالیتهای روانی و تصمیم گیریها و تصرفاتی که در مفاهیم و صورتهای ذهنی می‌کند کارهایی است که از خودش سر می‌زند و وجود آنها وابسته به وجود خودش می‌باشد در حالی که وجود خودش وابسته به آنها نیست و با این ملاحظه است که مفهوم علت و معلول را انتزاع می‌کند و سپس آنها را به سایر موجودات تعمیم می‌دهد

## تقسیمات علت

وابستگی موجودی به موجود دیگر بصورتهای مختلفی تصور می‌شود مثلا پیدایش صندلی از یك سوی وابسته به چوبی است که از آن ساخته می‌شود و از سوی دیگر به نجاری که آن را می‌سازد و از جهتی به دانش و هنری که نجار دارد و نیز به انگیزه‌ای که باید برای ساختن آن داشته باشد و متقابلا برای علت هم اقسامی را می‌توان در نظر گرفت و چون احکام همه علتها یکسان نیست لازم است پیش از پرداختن به بیان قوانین علیت و احکام علت و معلول اقسام علت و اصطلاحات آنها را یادآور شویم تا هنگام بررسی مسائل مربوطه دچار خلط و اشتباه نشویم .

برای علت بمعنای عامش یعنی هر موجودی که موجود دیگری به نحوی وابسته به آن است تقسیماتی را می‌توان در نظر گرفت که مهمترین آنها از این قرار است علت تامه و ناقصه علتیا بگونه‌ای است که برای تحقق معلول کفایت می‌کند و وجود

معلول متوقف بر چیز دیگری جز آن نیست و بعبارت دیگر با فرض وجود آن وجود معلول ضروری است و در این صورت آن را علت تامه می‌نامند و یا بگونه‌ای است که هر چند معلول بدون آن تحقق نمی‌یابد ولی خود آن هم به تنهایی برای وجود معلول کفایت نمی‌کند و باید یك یا چند چیز دیگر را بر آن افزود تا وجود معلول ضرورت یابد و در این صورت آن را علت ناقصه می‌گویند .

بسیط و مرکب از نظر دیگر می‌توان علت را به بسیط و مرکب تقسیم کرد علت بسیط مانند مجرد تام خدای متعال و جوهرهای عقلانی که باید در جای خودش اثبات شود و علت مرکب مانند علتهای مادی که دارای اجزاء مختلفی می‌باشند .

علت بی‌واسطه و با واسطه از نظر دیگر می‌توان علت را به بی‌واسطه و با واسطه تقسیم کرد مثلا تاثیر انسان را در حرکت دست‌خودش می‌توان بی‌واسطه دانست و تاثیر او را در حرکت قلمی که بدست دارد با یك واسطه و در نوشته‌ای که می‌نویسد با دو واسطه و بر معنایی که در ذهن خواننده پدید می‌آید با چند واسطه شمرد .

علت انحصاری و جانشین پذیر گاهی علت پیدایش یك معلول موجود معینی است و معلول مفروض جز از همان علت‌خاص بوجود نمی‌آید و در این صورت علت مزبور را علت منحصره می‌خوانند و گاهی معلولی از چند چیز علی البدل بوجود می‌آید و وجود یکی از آنها برای پیدایش آن ضرورت دارد چنانکه حرارت گاهی در اثر جریان الکتریکی در سیم برق و گاهی در اثر حرکت و گاهی هم در اثر فعل و انفعالات شیمیایی پدید می‌آید و در این صورت علت را جانشین پذیر می‌نامند .

علت داخلی و خارجی علت گاهی بگونه‌ای است که با معلول متحد می‌شود و در ضمن وجود آن باقی می‌ماند مانند عناصری که در ضمن وجود گیاه یا حیوان باقی می‌ماند در این صورت آن را علت داخلی می‌نامند و گاهی وجود آن خارج از وجود معلول خواهد بود مانند وجود صنعتگر که خارج از وجود مصنوعش می‌باشد و در این صورت آن را علت‌خارجی می‌گویند .

علت‌حقیقی و اعدادی علت گاهی به موجودی اطلاق می‌شود که وجود معلول وابستگی حقیقی به آن دارد بگونه‌ای که جدایی معلول از آن محال است مانند علیت نفس برای اراده و صورتهای ذهنی که نمی‌توانند جدای از نفس تحقق یابند و یا باقی بمانند و در این صورت آن را علت‌حقیقی می‌نامند و گاهی به موجودی اطلاق می‌شود که در فراهم آوردن زمینه پیدایش معلول مؤثر است ولی وجود معلول وابستگی حقیقی و جدایی ناپذیر به آن ندارد مانند پدر نسبت به فرزند و در این صورت آن را علت اعدادی و یا معد می‌خوانند .

مقتضی و شرط گاهی پیدایش معلول از علت متوقف بر وجود حالت و کیفیت‌خاصی است در این صورت ذات علت را مقتضی یا سبب و حالت و کیفیت لازم را شرط می‌نامند .

نیز گاهی شرط را بر چیزی که موجب پیدایش حالت مزبور می‌شود اطلاق می‌کنند چنانکه نبودن مانع از تاثیر را شرط عدمی می‌خوانند .

شروط نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند یکی شرط فاعلیت فاعل یعنی چیزی که بدون آن فاعل نمی‌تواند کار خود را انجام دهد و در واقع مکمل فاعلیت او است مانند تاثیر علم در افعال اختیاری انسان و دیگری شرط قابلیت قابل یعنی چیزی که باید در ماده تحقق یابد تا قابل دریافت کمال جدیدی از فاعل شود چنانکه جنین باید واجد شرایط خاصی شود تا روح در آن دمیده گردد .

علت مادی و صوری و فاعلی و غائی تقسیم معروف دیگری برای علت هست که آن را بر اساس استقراء به چهار قسم تقسیم می‌کنند یکی علت مادی یا عنصری که زمینه پیدایش معلول است و در ضمن آن باقی می‌ماند مانند عناصر تشکیل دهنده گیاه دوم علت صوری که عبارت است از صورت و فعلیتی که در ماده پدید می‌آید و منشا آثار جدیدی در آن می‌گردد مانند صورت نباتی و این دو قسم از اقسام علل داخلی هستند و مجموعا وجود معلول را تشکیل می‌دهند .

قسم سوم علت فاعلی است که معلول از آن پدید می‌آید مانند کسی که صورت را در ماده ایجاد می‌کند و چهارم علت غائی

است که انگیزه فاعل برای انجام دادن کار می‌باشد مانند هدفی که انسان برای افعال اختیاری خودش در نظر می‌گیرد و برای رسیدن به آن کارهایش را انجام می‌دهد و این دو قسم اخیر از اقسام علل خارجی بشمار می‌روند .

بدیهی است که علت مادی و علت صوری مخصوص معلولهای مادی مرکب از ماده و صورت است و اساسا اطلاق علت بر آنها خالی از مسامحه نیست .

لازم به تذکر است که علت فاعلی دو اصطلاح دارد یکی فاعل طبیعی که در طبیعیات بنام علت فاعلی شناخته می‌شود و منظور از آن منشا حرکت و دگرگونیهای اجسام است و دیگری فاعل الهی که در الهیات مورد بحث واقع می‌شود و منظور از آن موجودی است که معلول را به وجود می‌آورد و به آن هستی می‌بخشد و مصداق آن فقط در میان مجردات یافت می‌شود زیرا عوامل طبیعی فقط منشا حرکات و دگرگونیهایی در اشیاء می‌شوند و هیچ موجود طبیعی نیست که موجود دیگری را از نیستی به هستی بیاورد .

در میان فاعلهای الهی و ایجاد کننده فاعلی که خودش نیاز به ایجاد کننده نداشته باشد بنام فاعل حق اختصاص می‌یابد و مصداق آن منحصر به ذات مقدس الهی می‌باشد .

نکته‌ای را که باید در پایان این درس خاطر نشان کنیم این است که همه تقسیمات علت به استثناء تقسیم اخیر تقسیمی عقلی و دایر بین نفی و اثبات است و همه آنها بصورت قضیه منفصله حقیقیه بیان می‌شود و اما مقتضی و شرط در واقع دو قسم خاص از علت ناقصه می‌باشند و نباید آنها را بعنوان تقسیم مستقلی تلقی کرد

**خلاصه**

1- موجودی که وابسته به موجود دیگری است و بدون آن تحقق نمی‌یابد معلول و طرف وابستگی آن علت نامیده می‌شود .

2- علت اصطلاح اخصی دارد و آن عبارت است از موجودی که برای تحقق موجود دیگری کافی باشد و وجود معلول بواسطه آن ضرورت پیدا کند .

3- علت و معلول دو عنوان متضایف هستند که در رابطه خاص و نسبت به طرف اضافه خودشان صدق می‌کنند و چیزی که علت برای چیز دیگری است می‌تواند در رابطه دیگر و نسبت به موجود سومی معلول باشد چنانکه شخص واحدی نسبت به يك فرد پدر و نسبت به فرد دیگری فرزند است .

4- مفهوم علت و معلول از معقولات ثانیه فلسفی است و چنان نیست که ماهیت موجودی علیت‌یا معلولیت باشد .

5- بعضی از فلاسفه غربی پنداشته‌اند که مفهوم علت و معلول از ملاحظه تقارن یا تعاقب منظم دو پدیده انتزاع می‌شود و اساسا محتوای آنها چیزی بیش از تقارن و تعاقب منظم نیست .

6- برای ابطال این پندار همین بس که بسیاری از پدیده‌ها همواره با هم یا پی در پی بوجود می‌آیند در حالی که هیچکدام علت برای دیگری نیستند .

7- ممکن است منشا انتزاع این دو مفهوم را تجاربی بدانند که وابستگی پدیده‌ای را به پدیده دیگر اثبات می‌کنند .

8- ولی این وجه هم صحیح نیست زیرا علاوه بر اینکه تجارب حسی چیزی را بیش از تقارن یا تعاقب دو پدیده ثابت نمی‌کنند تجربه کنندگان هم قبل از اقدام به آزمایش از وجود اصل این رابطه آگاه هستند و تجارب علمی را برای تشخیص مصادیق علت و معلول انجام می‌دهند .

9- انسان نخستین بار مصداق علت و معلول را در درون خودش با علم حضوری می‌یابد و از مقایسه آنها با یکدیگر مفهوم علت و معلول را انتزاع می‌کند و سپس آنها را به سایر موجودات تعمیم می‌دهد .

10- اگر علت برای وجود معلول کافی باشد آن را علت تامه و در غیر این صورت آن را علت ناقصه می‌نامند .

11- اگر علت دارای اجزائی باشد مرکب و در غیر این صورت بسیط خواهد بود .

12- اگر علت مستقیما در پیدایش معلول مؤثر باشد بی‌واسطه و در غیر این صورت با واسطه خواهد بود .

13- علتهایی که می‌توانند علی البدل در پیدایش معلول مؤثر باشند جانشین پذیر و در غیر این صورت انحصاری نامیده می‌شوند .

14- علتی که جزء معلول باشد داخلی و گر نه خارجی می‌باشد .

15- علتی که باید همواره با معلول باشد علت‌حقیقی و علت قابل انفکاك علت اعدادی یا معد نامیده می‌شود .

16- اگر موجودی تنها در حالت و وضعیت‌خاصی بتواند مؤثر واقع شود آن را مقتضی یا سبب و حالت مزبور را شرط می‌خوانند و گاهی واژه شرط بر چیزی که موجب پیدایش وضعیت لازم می‌شود نیز اطلاق می‌گردد همچنین نبودن مانع از تاثیر را شرط عدمی می‌نامند .

17- اگر وضعیت لازم باید در فاعل بوجود بیاید آن را شرط فاعلیت فاعل می‌گویند و اگر باید در ماده مورد تاثیر پدید آید آن را شرط قابلیت قابل می‌خوانند .

18- علت مادی و علت صوری همان ماده و صورت در مرکبات جسمانی هستند که وقتی نسبت به مجموع سنجیده شوند نام علت بر آنها اطلاق می‌شود به این لحاظ که هر یك از آنها در پیدایش کل مؤثر است .

19- علت فاعلی همان منشا پیدایش معلول است و منظور از آن در طبیعیات منشا حرکت و دگرگونی اجسام و در الهیات منشا وجود می‌باشد و فاعلی که وجودش نیازمند به فاعل دیگری نباشد فاعل حق نامیده می‌شود .

20- علت غائی همان هدف و انگیزه‌ای است که فاعل را وادار به انجام دادن کار می‌کند

**پی‌نوشت**

1- در این باره توضیح بیشتری در درس سی و پنجم خواهد آمد .

## درس سی و دوم - اصل علیت

شامل: اهمیت اصل علیت مفاد اصل علیت ملاك احتیاج به علت

### اهمیت اصل علیت

همانگونه که در درس نهم بیان شد محور همه تلاشهای علمی را کشف روابط علی و معلولی بین پدیده‌ها تشکیل می‌دهد و اصل علیت بعنوان یك اصل کلی و عام مورد استناد همه علومی است که در باره احکام موضوعات حقیقی بحث می‌کنند و از سوی دیگر کلیت و قطعیت هر قانون علمی مرهون قوانین عقلی و فلسفی علیت است و بدون آنها نمی‌توان هیچ قانون کلی و

قطعی را در هیچ علمی به اثبات رسانید و این یکی از مهمترین نیازهای علوم به فلسفه می‌باشد .

بعضی از کسانی که منکر اصالت عقل و احکام عقلی مستقل از تجربه هستند و یا اساسا برای مسائل فلسفی و متافیزیکی ارزش علمی و یقینی قائل نیستند تلاش می‌کنند که اعتبار اصل علیت را از راه تجربه ثابت نمایند اما چنانکه بارها اشاره شده اینگونه تلاشها بیهوده و نازا است زیرا از سویی اثبات وجود حقیقی برای اشیاء عینی و خارج از نفس مرهون اصل علیت است و بدون آن راهی برای اثبات حقایق عینی باقی نمی‌ماند و همیشه جای این شبهه وجود خواهد داشت که از کجا فراسوی ادراکات و صور ذهنی حقایقی وجود داشته باشد تا مورد تجربه قرار گیرد و از سوی دیگر اثبات مطابقت ادراکات با اشیاء خارجی بعد از پذیرفتن آنها نیازمند به قوانین فرعی علیت است و مادامی که این قوانین به ثبوت نرسیده باشد جای این شبهه باقی است که از کجا ادراکات و پدیده‌های ذهنی ما مطابق با اشیای خارجی باشند تا بتوان از راه آنها حقایق خارجی را شناخت و سرانجام با شك در قوانین علیت نمی‌توان کلیت و قطعیت نتایج تجربه را اثبات کرد و اثبات قوانین علیت از راه تجربه مستلزم دور است‌یعنی کلیت نتایج تجربه متوقف بر قوانین علیت است و فرض این است که می‌خواهیم آن قوانین را از راه تعمیم نتایج تجربه و کلیت آنها ثابت کنیم .

به دیگر سخن استفاده از تجربه در صورتی ممکن است که وجود اشیاء مورد تجربه ثابت باشد و نتایج تجربه هم بطور قطعی شناخته شود و این هر دو متوقف بر پذیرفتن اصل علیت قبل از اقدام به تجربه است زیرا در صورتی که آزمایشگر به اصل علیت معتقد نباشد و بخواهد آن را از راه آزمایش اثبات کند نمی‌تواند وجود حقیقی اشیاء مورد تجربه را احراز نماید چون در پرتو این اصل است که ما از راه وجود معلول پدیده‌های ادراکی به وجود علت آنها اشیاء خارجی پی می‌بریم چنانکه در درس بیست و سوم توضیح داده شد و نیز تا به کمك قوانین علیت ثابت نشود که علت پدیده‌های ادراکی مختلف و متغیر و حاکی از ابعاد و اشکال گوناگون اشیاء مادی متناسب با آنها است نمی‌توانیم صفات و ویژگیهای اشیاء مورد تجربه را بطور قطعی و یقینی بشناسیم تا در باره نتایج تجربه‌های مربوط به آنها قضاوت کنیم گذشته از اینها نهایت چیزی که از تجارب حسی بدست می‌آید تقارن یا تعاقب منظم دو پدیده در حوزه تجربه‌های انجام یافته است ولی چنانکه دانستیم تقارن یا تعاقب پدیده‌ها اعم از علیت است و از راه آنها نمی‌توان رابطه علیت را اثبات کرد و سرانجام این اشکال باقی می‌ماند که تجربه حسی هر قدر هم تکرار شود نمی‌تواند امکان تخلف معلول را از علت نفی کند یعنی همواره این احتمال وجود خواهد داشت که در موارد تجربه نشده معلولی بدون علت تحقق یابد یا اینکه با وجود علت معلول آن تحقق نیابد یعنی تجربه حسی از اثبات رابطه کلی و ضروری بین دو پدیده هم عاجز است چه رسد به اینکه قانون کلی علیت را در مورد همه علل و معلولات اثبات نماید .

از این روی کسانی مانند هیوم که علیت را بمعنای تقارن یا تعاقب دو پدیده دانسته‌اند راهی برای رهایی از این شکوك و شبهات ندارند و به همین جهت اینگونه مسائل فلسفی را لاینحل قلمداد کرده‌اند و همچنین کسانی که گرایشهای پوزیتویستی دارند و تنها به داده‌های حواس اکتفاء می‌کنند نمی‌توانند هیچ قانون کلی و قطعی را در هیچ علمی اثبات کنند .

بنا بر این لازم است توضیح بیشتری پیرامون مفاد اصل علیت و ارزش و اعتبار آن داده شود

## مفاد اصل علیت

اصل علیت عبارت است از قضیه‌ای که دلالت بر نیازمندی معلول به علت دارد و لازمه‌اش این است که معلول بدون علت تحقق نیابد این مطلب را می‌توان در قالب قضیه حقیقیه به این شکل بیان کرد هر معلولی محتاج به علت است و مفاد آن این است که هرگاه معلولی در خارج تحقق یابد نیازمند به علت‌خواهد بود و هیچ موجودی نیست که وصف معلولیت را داشته باشد و بدون علت بوجود آمده باشد پس وجود معلول کاشف از این است که علتی آن را بوجود آورده است .

این قضیه از قضایای تحلیلی است و مفهوم محمول آن از مفهوم موضوعش بدست می‌آید زیرا مفهوم معلول چنانکه توضیح داده شد عبارت است از موجودی که وجود آن متوقف بر موجود دیگر و نیازمند به آن باشد پس مفهوم موضوع معلول مشتمل بر معنای احتیاج و توقف و نیاز به علت است که محمول قضیه مزبور را تشکیل می‌دهد و از این روی از بدیهیات اولیه و

بی‌نیاز از هر گونه دلیل و برهانی است و صرف تصور موضوع و محمول برای تصدیق به آن کفایت می‌کند .

اما این قضیه دلالتی بر وجود معلول در خارج ندارد و به استناد آن نمی‌توان اثبات کرد که در جهان هستی موجود نیازمند به علت وجود دارد زیرا قضیه حقیقیه در حکم قضیه شرطیه است و بخودی خود نمی‌تواند وجود موضوعش را در خارج اثبات کند و بیش از این دلالتی ندارد که اگر موجودی به وصف معلولیت تحقق یافت ناچار علتی خواهد داشت .

این اصل را می‌توان بصورت دیگری بیان کرد که دلالت بر وجود مصادیق موضوع در خارج داشته باشد مانند این شکل معلولهایی که در خارج وجود دارند نیازمند به علت می‌باشند این قضیه را نیز می‌توان از قضایای بدیهی دانست زیرا منحل به دو قضیه می‌شود که یکی همان قضیه سابق و از بدیهیات اولیه است و دیگری قضیه‌ای که دلالت بر وجود معلولاتی در خارج دارد و آن هم با علم حضوری به معلولات درونی بدست می‌آید یعنی از قضایای وجدانی و بدیهی می‌باشد .

ولی این قضیه هم نمی‌تواند مصادیق معلول را تعیین کند و همین اندازه دلالت دارد که موجوداتی در خارج هستند که دارای عنوان معلول بوده نیازمند به علت می‌باشند اما کداميك از موجودات خارجی دارای چنین عنوان و حکمی هستند از خود این قضیه بدست نمی‌آید .

به هر حال شناختن مصادیق علت و معلول جز آنچه با علم حضوری درك می‌شود بدیهی نیست و احتیاج به برهان دارد و نخست باید اوصاف علت و معلول را تعیین کرد و با تطبیق آنها بر موجودات خارجی مصادیق علت و معلول را در میان آنها تشخیص داد .

بعضی از فلاسفه غربی که مفاد اصل علیت را درست درنیافته‌اند پنداشته‌اند که مفاد آن این است که هر موجودی نیازمند به علت است و از این روی به گمان خودشان در برهانی که بر اساس اصل علیت برای اثبات وجود خدای متعال اقامه شده مناقشه کرده‌اند که طبق اصل مزبور خدا هم باید آفریننده‌ای داشته باشد غافل از اینکه موضوع اصل علیت موجود بطور مطلق نیست بلکه موجود معلول است و چون خدای متعال معلول نیست نیازی هم به علت و آفریننده نخواهد داشت

## ملاك احتیاج به علت

فلاسفه اسلامی بحثی را تحت عنوان ملاك احتیاج به علت مطرح کرده‌اند که نتیجه آن تعیین موضوع برای اصل علیت است و حاصل آن این است .

اگر موضوع این قضیه موجود بطور مطلق باشد معنایش این است که موجود از آن جهت که موجود است نیاز به علت دارد و لازمه‌اش این است که هر موجودی نیازمند به علت باشد ولی چنین مطلبی نه تنها بدیهی نیست بلکه دلیلی هم ندارد و بالاتر آنکه برهان بر خلاف آن داریم زیرا براهینی که وجود خدای متعال را اثبات می‌کنند بیانگر این مطلب هستند که موجود بی‌نیاز از علت هم وجود دارد پس موضوع قضیه مزبور مقید است اکنون باید ببینیم که قید آن چیست .

متکلمین پنداشته‌اند که قید آن حادث استیعنی هر موجودی که حادث باشد و در یك زمانی موجود نباشد و بعد بوجود بیاید نیازمند به علتخواهد بود و از این روی موجود قدیم را منحصر به خدای متعال دانسته‌اند و چنین استدلال کرده‌اند که اگر موجودی ازلی باشد و سابقه عدم نداشته باشد نیازی ندارد که موجود دیگری آن را بوجود بیاورد .

در برابر ایشان فلاسفه معتقدند که قید موضوع در قضیه یاد شده ممکن استیعنی هر موجودی که ذاتا امکان عدم داشته باشد و فرض نبودن آن محال نباشد نیازمند به علتخواهد بود و کوتاه بودن یا دراز بودن عمرش او را بی‌نیاز از علت نمی‌سازد بلکه هر قدر عمرش طولانی‌تر باشد نیاز بیشتری به علتخواهد داشت و اگر فرض شود که عمر آن بی‌نهایت باشد نیازش هم به علت بی‌نهایتخواهد بود بنا بر این عقلا محال نیست که موجود معلولی قدیم باشد .

ولی باید دانست امکانی که بعنوان قید موضوع و ملاك احتیاج به علت ذکر شده صفت ماهیت است و بقول فلاسفه ماهیت است که خود بخود اقتضائی نسبت به وجود و عدم ندارد و به دیگر سخن نسبتش به وجود و عدم یکسان است و باید چیز دیگری آن را از حد تساوی خارج سازد و آن چیز همان علت است و از این روی ملاك احتیاج به علت را امکان ماهوی قلمداد کرده‌اند .

اما این بیان با اصالت ماهیت‌سازگار است و کسانی که قائل به اصالت وجود هستند سزاوار است که تکیه‌گاه بحثهای فلسفی خود را وجود قرار دهند و به همین جهت است که صدرالمتالهین فرموده است که ملاك احتیاج معلول به علت نحوه وجود آن است و بعبارت دیگر فقر وجودی و وابستگی ذاتی بعضی از وجودها ملاك احتیاج آنها به وجود غنی و بی‌نیاز می‌باشد پس موضوع قضیه مزبور موجود فقیر یا موجود وابسته خواهد بود و هنگامی که مراتب تشکیکی وجود را در نظر بگیریم که هر مرتبه ضعیفتری وابسته به مرتبه قویتر است می‌توانیم موضوع قضیه را موجود ضعیف قرار دهیم و ملاك احتیاج به علت را ضعف مرتبه وجود بدانیم .

با دقت در بیان صدرالمتالهین بدست می‌آید که اولا رابطه علیت را باید در میان وجود علت و وجود معلول جستجو کرد نه در ماهیت آنها و این همان نتیجه طبیعی قول به اصالت وجود است بر خلاف کسانی که پنداشته‌اند که علت ماهیت معلول را محقق می‌سازد و یا آن را متصف به موجودیت می‌کند و به اصطلاح جعل به ماهیت تعلق می‌گیرد و یا به اتصاف ماهیت به وجود و این هر دو قول مبتنی بر اصالت ماهیت است و با ابطال آن جایی برای اینگونه نظرها باقی نمی‌ماند .

ثانیا معلولیت و وابستگی معلول ذاتی وجود آن است و وجود وابسته هیچگاه مستقل و بی‌نیاز از علت نخواهد شد و بعبارت دیگر وجود معلول عین تعلق و وابستگی به علت هستی‌بخش است و بر این اساس است که وجود عینی به دو قسم مستقل و رابط تقسیم می‌شود و این همان مطلب نفیسی است که قبلا به آن اشاره کرده‌ایم و آن را از ارزشمندترین ثمرات حکمت متعالیه دانسته‌ایم و در این مبحث باید به تبیین آن بپردازیم

**خلاصه**

1- اصل علیت اصلی عقلی و متافیزیکی است و از راه تجربه بدست نمی‌آید .

2- استفاده از تجربه در صورتی ممکن است که وجود اشیاء مورد تجربه یقینی باشد و شناخت دقیق آنها نیز میسر باشد و اثبات یقینی این دو مطلب نیازمند به قبول اصل علیت و قوانین فرعی آن است .

3- از سوی دیگر تجربه تنها می‌تواند تقارن یا تعاقب پدیده‌ها را در قلمرو خودش اثبات نماید ولی نه علیت مساوی با تقارن یا تعاقب است و نه با تجربه می‌توان امکان تصادف را در خارج از حوزه اشیاء تجربه شده نفی کرد .

4- بنابر این کسانی که علیت را بمعنای تقارن یا تعاقب پدیده‌ها دانسته‌اند و همچنین کسانی که گرایش پوزیتویستی دارند نمی‌توانند هیچ قانون کلی و قطعی را ثابت کنند .

5- این قضیه که هر معلولی نیازمند به علت است قضیه‌ای تحلیلی و از بدیهیات اولیه و بی‌نیاز از برهان است .

6- وجود موجود معلول و وابسته را می‌توان فی الجمله با علم حضوری دریافت و با ترکیب کردن مفاد آن با قضیه بالا قضیه بدیهی دیگری به این مضمون بدست آورد معلولاتی که در خارج وجود دارند نیازمند به علت هستند .

7- اما هیچکدام از این دو قضیه نمی‌توانند مصادیق علت و معلول را تعیین کنند .

8- بعضی پنداشته‌اند که موضوع اصل علیت مطلق موجود است و از این روی بر برهان عله العلل خرده گرفته‌اند که طبق اصل علیت باید خدا هم آفریننده‌ای داشته باشد غافل از اینکه موضوع اصل مزبور موجود معلول است نه مطلق موجود .

9- متکلمین موضوع این قضیه را موجود حادث گرفته‌اند و موجود قدیم را منحصر به خدای متعال دانسته‌اند به گمان اینکه اگر موجودی همیشه باشد نیازی به ایجاد کننده نخواهد داشت .

10- فلاسفه معتقدند که موضوع اصل مزبور موجود ممکن است و بر این اساس هر موجود ذی‌ماهیتی را محتاج به علت می‌دانند هر چند از نظر زمانی قدیم باشد .

11- صدرالمتالهین ملاك احتیاج به علت را فقر وجودی دانسته موضوع اصل علیت را موجود فقیر شمرده است و این بیانی است که با اصالت وجود سازگار است .

12- لازمه بیان مزبور این است که اولا رابطه علیت در وجود دانسته شود نه در ماهیت و ثانیا فقر و وابستگی برای موجود معلول امری ذاتی و تخلف ناپذیر باشد

## درس سی و سوم - رابطه علیت

شامل: حقیقت رابطه علیت راه شناختن رابطه علیت مشخصات علت و معلول

### حقیقت رابطه علیت

هنگامی که گفته می‌شود علت به معلول وجود می‌دهد چنین تصویری را در ذهن تداعی می‌کند که کسی چیزی را به دیگری می‌دهد و او آن را دریافت می‌دارد یعنی در این فرایند سه ذات و دو فعل و به تعبیر دیگر پنج موجود فرض می‌شود یکی ذات علت که اعطاء کننده وجود است و دیگری ذات معلول که دریافت کننده آن است و سومی خود وجود که از طرف علت به معلول می‌رسد و چهارم فعل دادن که به علت نسبت داده می‌شود و پنجم فعل گرفتن که به معلول اسناد داده می‌شود .

ولی حقیقت این است که در جهان خارج چیزی غیر از ذات علت و ذات معلول تحقق نمی‌یابد و حتی با نظر دقیق نمی‌توان گفت که علت به ماهیت معلول وجود می‌دهد زیرا ماهیت امری اعتباری است و قبل از تحقق معلول وجود مجازی و بالعرض هم ندارد .

همچنین مفهوم دادن و گرفتن هم چیزی جز تصویر ذهنی نیست و اگر دادن وجود و ایجاد کردن يك امر حقیقی و عینی بود خودش معلول دیگری می‌بود و بار دیگر می‌بایست رابطه علیت را بین فعل و فاعل در نظر گرفت و دادن دیگری را اثبات کرد و همچنین تا بی نهایت نیز در جائی که هنوز وجود معلول تحقق نیافته است گیرنده‌ای نیست تا چیزی را بگیرد و بعد از تحقق آن هم دیگر گرفتن وجود از علت معنی ندارد پس در مورد ایجاد معلول چیزی جز وجود علت و وجود معلول بعنوان يك امر حقیقی و عینی وجود ندارد .

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که رابطه علیت میان آنها به چه شکلی است آیا پس از تحقق معلول یا همراه آن چیز دیگری بنام رابطه علی و معلولی تحقق می‌یابد یا قبل از تحقق آن چنین چیزی وجود دارد و یا اساسا يك مفهوم ذهنی محض است و ابدا مصداقی در خارج ندارد .

کسانی که حقیقت علیت را همان تعاقب یا تقارن دو پدیده دانسته‌اند علیت را يك مفهوم ذهنی می‌دانند و برای آن مصداقی جز همان اضافه همزمانی یا پی در پی آمدن اضافه‌ای که یکی از مقولات نه‌گانه عرضی شمرده می‌شود قائل نیستند ولی تفسیر علیت بعنوان اضافه تقارن یا تعاقب اشکالاتی دارد که به بعضی از آنها اشاره شده است و در اینجا می‌افزاییم اصولا اضافه واقعیت عینی ندارد و بنابر این تفسیر علیت بصورت نوعی اضافه در واقع بمعنای انکار علیت بعنوان يك رابطه عینی و خارجی است چنانکه هیوم و طرفداران وی به آن ملتزم شده‌اند .

و به فرض اینکه مطلق اضافات یا این اضافه خاص امری عینی و قائم به طرفین دانسته شود پیش از وجود معلول موردی نخواهد داشت زیرا چیزی که قائم به طرفین و طفیلی آنها است بدون دو طرف مزبور نمی‌تواند تحقق یابد و اگر فرض شود که بعد از تحقق معلول یا همراه آن بوجود می‌آید لازمه‌اش این است که معلول در ذات خودش ارتباطی با علت نداشته باشد و تنها بوسیله یك رابط خارجی با آن پیوند یابد گویی رابطه مزبور ریسمانی است که آنها را بهم می‌بندد بعلاوه اگر این رابطه یك امر عینی باشد ناچار خودش معلول خواهد بود و سؤال در باره کیفیت ارتباط آن با علتش تکرار می‌شود و باید در مورد یك علت و یك معلول بی نهایت رابطه تحقق یابد .

پس هیچکدام از فرضهای یاد شده صحیح نیست و حقیقت این است که وجود معلول پرتوی از وجود علت و عین ربط و وابستگی به آن است و مفهوم تعلق و ارتباط از ذات آن انتزاع می‌شود و به اصطلاح وجود معلول اضافه اشراقیه وجود علت است نه اضافه‌ای که از مقولات شمرده می‌شود و از نسبت مکرر بین دو شیء انتزاع می‌گردد .

بدین ترتیب وجود به دو قسم مستقل و رابط ربطی تقسیم می‌گردد و هر معلولی نسبت به علت ایجاد کننده‌اش رابط و غیر مستقل است و هر علتی نسبت به معلولی که ایجاد می‌کند مستقل است گو اینکه خودش معلول موجود دیگر و نسبت به آن رابط و غیر مستقل باشد و مستقل مطلق عبارت است از علتی که معلول وجود دیگری نباشد .

و این همان مطلبی است که برای اثبات تشکیك خاصی در وجود بعنوان اصل موضوع مورد استناد واقع شد

## راه شناختن رابطه علیت

رابطه علیت بصورتی که مورد تحلیل و تحقیق قرار گرفت مخصوص علت ایجادی و هستی‌بخش با معلول آن است و شامل علتهای اعدادی و مادی نمی‌شود اکنون دو سؤال مطرح می‌شود یکی آنکه رابطه مزبور را میان فاعلهای هستی‌بخش و معلولهای آنها از چه راهی می‌توان شناخت دیگری آنکه روابط علی و معلولی بین امور جسمانی که از قبیل علت و معلولهای اعدادی هستند به چه وسیله اثبات می‌شوند .

قبلا اشاره شد که انسان بعضی از مصادیق علت و معلول را در درون خودش با علم حضوری می‌یابد و هنگامی که افعال بی‌واسطه نفس مانند اراده و تصرف در مفاهیم ذهنی را با خودش مقایسه می‌کند و آنها را وابسته به نفس می‌یابد مفهوم علت را برای نفس و مفهوم معلول را برای افعال نفس انتزاع می‌نماید سپس ملاحظه می‌کند که مثلا اراده یك کار منوط به علوم تصوری و تصدیقی خاصی است و تا چنین ادراکاتی تحقق نیابد اراده از نفس صادر نمی‌شود با توجه به اینگونه وابستگیها که میان علم و اراده وجود دارد مفهوم علت و معلول را توسعه می‌دهد و مفهوم معلول را بر هر چیزی که بنوعی وابستگی به چیز دیگری دارد اطلاق می‌کند و همچنین مفهوم علت را به هر چیزی که بنوعی طرف وابستگی می‌باشد تعمیم می‌دهد و بدین ترتیب مفهوم عام علت و معلول شکل می‌گیرد .

به دیگر سخن یافتن مصادیق علت و معلول نفس را مستعد می‌کند که مفاهیمی کلی از آنها انتزاع نماید که شامل افراد مشابه نیز بشود و این خاصیت مفاهیم کلی است چنانکه در بحث‌شناخت‌شناسی توضیح داده شد .

مثلا مفهوم علت که از نفس انتزاع می‌شود نه به لحاظ وجود خاص آن و نه به لحاظ نفس بودن آن است بلکه به لحاظ این است که موجود دیگری وابسته به آن است پس هر موجود دیگری که چنین باشد مصداق مفهوم علت‌خواهد بود خواه مجرد باشد یا مادی و خواه ممکن الوجود باشد یا واجب الوجود همچنین مفهوم معلول که از اراده یا هر پدیده دیگری انتزاع می‌شود نه از آن جهت است که دارای وجود یا ماهیت‌خاصی می‌باشد بلکه از آن جهت که وابسته به موجود دیگری است پس بر هر چیز دیگری هم که نوعی وابستگی داشته باشد صدق خواهد کرد خواه مجرد باشد یا مادی و خواه جوهر باشد یا عرض .

بنابر این درك یك یا چند مصداق برای انتزاع مفهوم کلی کفایت می‌کند ولی درك مفهوم کلی برای شناختن مصادیق آن کافی

نیست و از این روی برای شناختن مصادیقی که با علم حضوری شناخته نشده‌اند باید در صدد یافتن ملاك و معیاری برآمد .

نیز رابطه علیت که در مورد علت هستی‌بخش از ذات معلولش انتزاع می‌شود و وجود معلول عین این اضافه اشراقیه بشمار می‌رود باید در ماورای نفس با برهان اثبات شود یعنی این سؤال وجود دارد که از کجا وجود نفس نسبت به موجود دیگری رابط و غیر مستقل باشد و از کجا وجود کل جهان از موجود دیگری پدید آمده باشد و خودش مستقل و قائم به ذات نباشد نظیر این سؤال در باره روابط اعدادی هم تکرار می‌شود که اولا از کجا ثابت می‌شود که در میان موجودات مادی روابط علی و معلولی و سبب و مسببی برقرار است و ثانیا از چه راهی می‌توان وابستگی یك پدیده مادی را به دیگری ثابت کرد .

با توجه به اینکه علت هستی‌بخش در میان مادیات یافت نمی‌شود شناختن چنین علتی و چنین رابطه علیتی در خارج از حوزه علم حضوری تنها با روش تعقلی امکان پذیر است و روش تجربی را راهی بسوی ماوراء طبیعت نیست‌یعنی نمی‌توان انتظار داشت که با وسایل آزمایشگاهی و تغییر شرایط و کنترل متغیرات علت هستی‌بخش آنها را شناخت علاوه بر اینکه رفع و نفی مجردات امکان ندارد تا بوسیله وضع و رفع و تغییر شرایط تاثیر آنها شناخته شود پس تنها راه این است که خواص عقلی چنین علت و معلولهایی از راه برهان عقلی خالص اثبات شود و بوسیله آنها مصادیق هر یك تعیین گردد به خلاف علت و معلولهای مادی که شناختن آنها با روش تجربی تا حدودی امکان پذیر است .

نتیجه آنکه برای شناختن رابطه علیت بطور کلی سه راه وجود دارد یکی علم حضوری در مورد آنچه در دایره نفس و پدیده‌های روانی تحقق می‌یابد و دیگری برهان عقلی محض در مورد علتهای ماوراء طبیعی و سومی برهان عقلی مبتنی بر مقدمات تجربی در مورد علت و معلولهای مادی

## مشخصات علت و معلول

فلاسفه پیشین بحث مستقلی را در باره کیفیت‌شناختن علت و معلول مطرح نکرده‌اند و تنها چیزی که از بیانات ایشان بدست آورده‌ایم این است که علت نخستین یا علتی که معلول نباشد دارای ماهیت نخواهد بود بر عکس سایر موجودات که دارای ماهیت می‌باشند و چون اهیت‌خود بخود اقتضائی نسبت به وجود و عدم ندارد طبعا محتاج به علتی خواهد بود که آن را از حد تساوی خارج سازد به دیگر سخن هر موجودی که دارای ماهیت باشد و مفهوم ماهوی از آن انتزاع شود ممکن الوجود و محتاج به علت‌خواهد بود .

ولی این بیان علاوه بر اینکه با اصالت ماهیت مناسب است چندان کارساز و مشگل‌گشا نیست زیرا فقط می‌تواند معلول بودن همه ممکنات را اثبات کند و از ارائه معیاری برای تشخیص علیت بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر قاصر است .

اما بر اساس اصولی که صدرالمتالهین اثبات کرده است می‌توان معیار روشنتری برای شناختن علت ایجاد کننده و معلول آن بدست آورد و آن اصول عبارتند از اصالت وجود و رابط بودن معلول نسبت به علت هستی‌بخش و تشکیکی بودن مراتب وجود .

بر اساس این اصول سه‌گانه که هر یك در جای خودش ثابت‌شده است نتیجه گرفته می‌شود که هر معلولی مرتبه ضعیفی از علت ایجاد کننده خودش می‌باشد و علت آن نیز به نوبه خود مرتبه ضعیفی از موجود کاملتری است که علت ایجاد کننده آن می‌باشد تا برسد به موجودی که هیچ ضعف و قصور و نقص و محدودیتی نداشته باشد و بی نهایت کامل باشد که دیگر معلول چیزی نخواهد بود .

پس مشخصه معلولیت ضعف مرتبه وجود نسبت به موجود دیگر و متقابلا مشخصه علیت قوت و شدت مرتبه وجود نسبت به معلول است چنانکه مشخصه علت مطلق نامتناهی بودن شدت و کمال وجود است و اگر ما نتوانیم فرد فرد علت و معلولهای ایجاد کننده را بشناسیم ولی می‌توانیم بفهمیم که هر علت ایجاد کننده‌ای نسبت به معلول خودش کاملتر و نسبت به علت ایجاد کننده‌اش ناقصتر است و تا ضعف و محدودیت وجودی باشد معلولیت هم ثابت‌خواهد بود و چون در جهان طبیعت هیچ موجود

نامتناهی وجود ندارد همگی موجودات جسمانی معلول ماوراء طبیعت‌خواهند بود .

ممکن است گفته شود آنچه از اصول یاد شده بدست می‌آید این است که هر گاه دو موجود داشته باشیم که یکی پرتو دیگری باشد و از مراتب وجود آن بشمار آید معلول آن دیگری خواهد بود ولی سخن در این است که ما از کجا ثابت کنیم که موجود کاملتری از موجودات مادی هست که این موجودات مرتبه ضعیفی از وجود آن بشمار آیند تا بفهمیم که معلول آن می‌باشند .

پاسخ این سؤال از قاعده‌ای که قبلا به آن اشاره شد بدست می‌آید و آن قاعده عبارت است از اینکه معلولیت ذاتی وجود معلول و غیر قابل تخلف از آن است پس چنان نیست که تحقق موجودی دو فرض داشته باشد یکی اینکه معلول موجود کاملتری باشد و دیگری آنکه بی نیاز از علت بوده مستقلا تحقق یابد بلکه اگر چیزی امکان معلولیت داشت‌حتما معلول خواهد بود و هر موجودی که بتوان کاملتر از آن فرض کرد امکان معلولیت را دارد پس حتما معلول می‌باشد و دیگر امکان عدم معلولیت را نخواهد داشت زیرا اگر امکان عدم معلولیت هم در آن فرض شود معنایش اینست که ذاتا اقتضایی نسبت به معلولیت و عدم معلولیت ندارد یعنی اگر معلول باشد معلولیت آن ذاتی نیست در صورتی که در بحث‌سابق روشن شد که معلولیت ذاتی وجود معلول است پس چیزی که قابل معلولیت باشد یعنی بتوان موجودی کاملتر از آن فرض کرد ضرورتا معلول خواهد بود .

در پایان این درس خاطر نشان می‌کنیم که ضعف مرتبه وجود آثار و نشانه‌هایی دارد که بوسیله آنها می‌توان معلولیت موجودی را شناخت و از جمله آنها محدودیت زمانی و مکانی و محدودیت آثار و تغییرپذیری و حرکت‌پذیری و فناپذیری را می‌توان بشمار آورد

**خلاصه**

1- رابطه علیت تنها یك اضافه ذهنی نیست که مصداقی در خارج نداشته باشد .

2- قبل از تحقق معلول نمی‌توان رابطه‌ای عینی بین علت و معلول فرض کرد زیرا هنوز یك طرف آن که معلول باشد تحقق نیافته است .

3- بعد از تحقق معلول یا همراه آن هم چنین اضافه‌ای نمی‌تواند مبین کیفیت ارتباط معلول با علت باشد زیرا اضافه مزبور بفرض اینکه امر عینی هم باشد غیر از ذات طرفین است و لازمه‌اش این است که صرف نظر از آن وجود معلول ارتباطی با علت نداشته باشد بعلاوه اگر آن را امر عینی بدانیم ناچار باید وجود آن را معلول دیگری بشماریم و بار دیگر رابطه‌ای بین آن و علتش در نظر بگیریم و همچنین تا بی نهایت .

4- پس رابطه علیت از خود وجود معلول انتزاع می‌شود و به دیگر سخن وجود معلول عین ربط و تعلق به وجود علت و شعاع و پرتوی از آن است .

5- بدین ترتیب وجود عینی به دو قسم مستقل و رابط منقسم می‌شود و هر علتی نسبت به معلول خودش مستقل است و مستقل مطلق منحصر به خدای متعال می‌باشد .

6- این رابطه مخصوص علت ایجاد کننده و معلول آن است و مصداق آن یا با علم حضوری شناخته می‌شود مانند علیت نفس نسبت به اراده یا بوسیله برهان عقلی محض ثابت می‌گردد اما رابطه علیت اعدادی میان موجودات مادی را می‌توان با کمك تجارب حسی تشخیص داد .

7- آنچه از سخنان فلاسفه پیشین در باره مشخصات علت ایجاد کننده و معلول آن بدست می‌آید این است که هر موجود ذی‌ماهیتی معلول است و علتی که معلول نباشد ماهیت نخواهد داشت .

8- اما این بیان علاوه بر اینکه مناسب با اصالت ماهیت است چندان کارساز نیست زیرا معیاری برای شناختن علت در غیر از واجب الوجود بدست نمی‌دهد .

9- صدرالمتالهین بر اساس اصولی که اثبات کرده مشخصه معلول را ضعف وجود و مشخصه هر علت ایجاد کننده‌ای را شدت مرتبه وجودی آن نسبت به معلولش و مشخصه علت العلل را نامتناهی بودن مرتبه وجودی وی دانسته است .

10- ممکن است اشکال شود که از اصول یاد شده استفاده نمی‌شود که موجودی کاملتر از موجودات مادی وجود دارد که علت آن باشد .

11- جواب این است که همانگونه که قبلا اشاره شد معلولیت ذاتی وجود معلول است پس اگر موجودی امکان معلولیت داشت دیگر امکان عدم معلولیت را نخواهد داشت زیرا لازمه امکان هر دو این است که ذاتا اقتضائی نسبت به هیچکدام نداشته باشد یعنی معلولیت ذاتی آن نباشد و چون جهان ماده دارای ضعف و محدودیت وجودی است معلولیت آن برای ماوراء طبیعت ثابت می‌شود .

12- محدودیت زمانی و مکانی و تغییرپذیری و حرکت‌پذیری و فناپذیری از جمله نشانه‌های ضعف وجود و معلولیت است

## درس سی و چهارم رابطه علیت در میان مادیات

شامل: منشا اعتقاد به رابطه علیت در مادیات ارزیابی اعتقاد مزبور راه شناختن علتهای مادی

### منشا اعتقاد به رابطه علیت در مادیات

گاهی چنین گفته می‌شود که علم به رابطه علیت در میان همه موجودات و از جمله موجودات مادی علمی فطری است که عقل انسانی با آن سرشته شده و بر اساس آن در صدد تشخیص علت و معلولهای خاص برمی‌آید ولی چنانکه در مبحث‌شناخت‌شناسی گذشت فطری بودن هیچ علم حصولی قابل اثبات نیست و بفرض ثبوت ضمانتی برای مطابقت با واقع نخواهد داشت .

اما همانگونه که در درس بیست و سوم گفته شد پاره‌ای از علوم قریب به بداهت هستند که به یك معنی می‌توان آنها را فطری نامید مانند علم به وجود واقعیات مادی که در واقع از یك استدلال خفی و نیمه آگاهانه سرچشمه می‌گیرد علم به وجود رابطه علیت و وابستگی بعضی از موجودات مادی به بعضی دیگر نیز از همین قبیل است و هر چه به آغاز تولد نزدیکتر شویم ناآگاهانه‌تر می‌شود تا آنجا که شبیه ادراکات غریزی حیوانات می‌گردد و هر قدر آگاهی انسان رشد یابد بصورت آگاهانه‌تری ظاهر می‌شود تا بصورت استدلال منطقی درآید .

مثلا هنگامی که کودك همراه با برخورد دو جسم صدایی را می‌شنود وابستگی پیدایش صوت را با برخورد آنها بصورت مبهمی درك می‌کند و هنگامی که روشن شدن چراغ را همزمان با فشار دادن کلید مشاهده می‌کند وابستگی دیگری را به همان صورت درك می‌کند و بدین ترتیب نفس وی مستعد می‌شود که وجود رابطه علیت میان پدیده‌های مادی را بطور اجمال درك کند ولی چنان نیست که بتواند این رابطه را بصورت قضیه منطقی درك نماید و آن را در قالب الفاظ دقیق و گویایی بریزد تا هنگامی که قدرت تحلیل ذهنی او رشد کافی یابد و در آن صورت است که می‌تواند همان مطلب را بصورت قضیه منطقی درك کند و همان استدلال خفی و ارتکازی را در قالب برهان منطقی بیان نماید .

البته ممکن است در آغاز کار مفاهیمی را بکار گیرد که از دقت کافی برخوردار نباشد یا دلایلی را اقامه نماید که از نظر منطقی مغالطه آمیز باشند و مثلا چنین بپندارد که هر چیزی وابسته به چیز دیگری است‌یا هر موجودی در زمان و مکان خاصی پدید می‌آید ولی این تعمیمهای نابجا و دیگر نارسائیها در تفسیر مدرکات و استدلالات معلول ضعف نیروی تحلیل کننده

ذهن است و هر قدر با تمرینهای منطقی و تحلیلهای فلسفی نیروی مزبور رشد و قوت بیشتری یابد کمتر دچار این اشتباهات می‌شود .

به هر حال همانگونه که بارها بیان کرده‌ایم محکمترین اساس برای اعتقاد به وجود رابطه علیت علوم حضوری است و یافتن مصادیق علت و معلول در درون نفس استوارترین پایه برای انتزاع مفاهیم کلی علت و معلول بشمار می‌رود و زمینه را برای درك آگاهانه اصل علیت به عنوان یك قضیه بدیهی فراهم می‌سازد اما چون مصادیق مادی علت و معلول قابل ناخت‌حضوری نیستند و از سوی دیگر فطری دانستن اعتقاد به رابطه علیت در میان مادیات بمعنای اول هم قابل پذیرش نیست ناچار چنین اعتقادی از نوعی استدلال سرچشمه می‌گیرد که در آغاز نیمه آگاهانه و ارتکازی است و تدریجا بصورت استدلال روشن منطقی درمی‌آید و چون این اعتقاد قریب به بداهت است می‌توان آن را به یك معنی فطری نامید .

برای بررسی ارزش این اعتقاد باید نخست‌شکل دقیق این قضیه را بیان کنیم و سپس به تبیین منطقی آن بپردازیم

## ارزیابی اعتقاد مزبور

رابطه علیت در میان مادیات در چند شکل قابل بیان است‌یکی آنکه موجودات مادی وابستگیهایی با یکدیگر دارند این قضیه که از نظر منطقی قضیه مهمله نامیده می‌شود دلالتی بر کلیت‌یا جزئیت این رابطه ندارد یعنی مفادش این نیست که همه مادیات دارای چنین رابطه‌ای با یکدیگر هستند یا تنها بعضی از آنها چنین ارتباطی را دارند و قدر متیقن از آن وجود رابطه علیت در میان بعضی از آنها است و در واقع ارزش آن در حد موجبه جزئیه است و در مقابل سالبه کلیه و نفی مطلق علیت در میان مادیات قرار می‌گیرد که به اشاعره نسبت داده شده است .

شکل دوم این است که هر موجود مادی با موجود مادی دیگری رابطه علیت دارد و مفادش این است که هیچ موجود مادی یافت نمی‌شود که یا علت و یا معلول برای موجود مادی دیگری نباشد ولی احتمال اینکه یك یا چند موجود مادی تنها علت برای سایر پدیده‌ها باشند و خودشان معلول موجود مادی دیگری نباشند هر چند معلول ماوراء طبیعت باشند یا تنها معلول علتهای مادی باشند و خودشان علت برای پدیده مادی دیگری نباشند را نفی نمی‌کند .

و شکل سوم آن این است که هر موجود مادی علت مادی دارد و شکل چهارمش این است که هر موجود مادی علت برای موجودی مادی و معلول موجود مادی دیگری است و لازمه قضیه سوم نامتناهی بودن سلسله علل مادی از طرف آغاز و لازمه قضیه چهارم نامتناهی بودن آن از طرفین است .

در میان این قضایا قضیه اول یقینی و نزدیك به بدیهی است و همان است که می‌توان آن را فطری نامید و اما در باره سایر قضایا کمابیش گفتگوها و اختلاف نظرهایی وجود دارد که در کتب مفصل فلسفی در مباحث مختلفی مطرح شده است .

همانگونه که اصل وجود مادیات بدیهی و بی‌نیاز از برهان نیست وجود رابطه علیت در میان آنها هم بدیهی نخواهد بود و ارزش اعتقاد به آن نه در حد اعتقاد به اصل کلی علیت در شکل قضیه حقیقیه است و نه در حد اعتقاد به وجود رابطه علیت در مطلق موجودات که بعضی از مصادیق آن با علم حضوری درك می‌شود بلکه ارزش منطقی آن در مرتبه نظریات یقینی است که از سویی مبتنی بر اصل بدیهی علیت و از سوی دیگر مبتنی بر مقدمات تجربی هستند یعنی بعد از اینکه وجود حقیقی برای موجودات مادی ثابت‌شد و شبهات ایدآلیستی رد گردید آنگاه با کمك تجاربی که ثابت می‌کنند که بعضی از پدیده‌های مادی بدون بعضی دیگر تحقق نمی‌یابند چنین نتیجه گرفته می‌شود که رابطه علیت بمعنای عام آن یعنی مطلق وابستگی نه وابستگی مطلق در میان موجودات مادی هم برقرار است و موجود مادی علاوه بر اینکه در اصل هستی نیاز به علت هستی بخش دارد تغییرات و دگرگونیهای آن در گرو تحقق شرایطی است که بوسیله موجودات مادی دیگر فراهم می‌شود شرایطی که در واقع ماده را مستعد دریافت کمال وجودی جدیدی می‌سازد هر چند کمال قبلی را از دست بدهد

## راه شناختن علتهای مادی

همانگونه که اشاره شد برای شناختن مطلق علت و معلول راههای مختلفی وجود دارد ولی راه شناختن علت و معلولهای مادی منحصر به برهان تجربی استیعنی برهانی که در آن از مقدمات تجربی هم استفاده شده باشد .

گاهی چنین تصور می‌شود که مشاهده مکرر دو پدیده متعاقب دلیل علت بودن پدیده اول برای پدیده دوم استیعنی برای اثبات علیتیك موجود مادی برای موجود دیگر مقدمه‌ای از تجربه گرفته می‌شود به این شکل این پدیده مکررا متعاقب پدیده دیگر بوجود می‌آید آنگاه مقدمه دیگری به آن ضمیمه می‌شود که هر دو موجودی که به این صورت تحقق یابند اولی علت دومی است و نتیجه گرفته می‌شود که در مورد تجربه شده پدیده اول علت پدیده دوم است ولی چنانکه بارها اشاره شده تقارن یا تعاقب اعم از علیت است و نمی‌توان آن را دلیل قطعی بر علیت دانستیعنی کبرای این قیاس یقینی نیست و از این روی نمی‌توان نتیجه آن را هم یقینی شمرد .

منطقیین در مقام بیان اعتبار قضایای تجربی گفته‌اند که تلازم دو پدیده بطور دائم یا در اکثر موارد نشانه علیت و معلولیت آنها است زیرا تقارن دائمی یا اکثری بطور اتفاق ممکن نیست .

در باره این بیان باید گفت اولا این قضیه که امر اتفاقی دائمی و اکثری نمی‌شود و به اصطلاح قسر اکثری و دائمی محال است احتیاج به اثبات دارد و ثانیا اثبات تلازم دائمی یا اکثری دو پدیده کاری قریب به محال است و هیچ آزمایشگری نمی‌تواند ادعا کند که اکثر موارد تحقق دو پدیده را آزمایش کرده است .

همچنین گاهی برای تتمیم برهان از قاعده دیگری استفاده می‌شود که دو چیز همانند آثار همانندی خواهند داشتحکم الامثال فی ما یجوز و ما لا یجوز واحد بنا بر این هنگامی که در موارد آزمایش شده پیدایش پدیده‌ای را در شرایط خاصی ملاحظه کردیم خواهیم دانست که در موارد دیگری هم که عینا همین شرایط موجود باشد پدیده مزبور تحقق خواهد یافت و بدین ترتیب رابطه علیت میان آنها کشف می‌شود ولی این قاعده هم چندان کارآیی عملی ندارد زیرا اثبات همانندی کامل دو وضعیت کار آسانی نیست .

بنظر می‌رسد تنها راه استفاده از تجربه برای اثبات قطعی رابطه علیت بین دو پدیده معین این است که شرایط تحقق یك پدیده کنترل گردد و ملاحظه شود که با تغییر کداميك از عوامل و شرایط مضبوط پدیده مزبور دگرگون می‌شود و با وجود چه شرایطی باقی می‌ماند مثلا اگر در محیط کنترل شده آزمایشگاه دیدیم که فقط با اتصال دو سیم معین لامپ برق روشن می‌شود و با قطع آنها خاموش می‌گردد نتیجه می‌گیریم که اتصال مزبور شرط پیدایش نور در لامپ تبدیل انرژی الکتریکی به انرژی نورانی است و اگر شرایط دقیقا کنترل شده باشد انجام آزمایش برای یك بار هم کفایت می‌کند ولی چون کنترل دقیق شرایط کار آسانی نیست غالبا برای حصول اطمینان از تکرار آزمایش استفاده می‌شود .

ولی در عین حال اثبات اینکه علت مؤثر در پیدایش پدیده همان عوامل شناخته شده در محیط آزمایشگاه است و هیچ عامل نامحسوس و ناشناخته دیگری وجود ندارد بسیار مشکل است و مشکلتر از آن اثبات عامل انحصاری و جانشین ناپذیر است زیرا همواره چنین احتمالی وجود دارد که در شرایط دیگری پدیده مورد نظر بوسیله عوامل دیگری تحقق یابد چنانکه اکتشافات تازه به تازه علوم فیزیك و شیمی چنین احتمالی را تایید می‌کند و به همین جهت است که نتایج تجربه هیچگاه ارزش بدیهیات را نخواهد داشت بلکه اساس یقین مضاعف اعتقاد جزمی که خلاف آن محال باشد را نیز ببار نمی‌آورد و از این روی دستاوردهای علوم تجربی هیچگاه ارزش نتایج براهین عقلی محض را نخواهد داشت .

باید خاطر نشان کنیم که وجود احتمالات یاد شده که مانع از حصول یقین مضاعف نسبت به قوانین علوم تجربی می‌شود زیانی به یقینی بودن رابطه علیت در میان موجودات مادی نمی‌زند زیرا با آزمایشهای ساده هم می‌توان اثبات کرد که با رفع بعضی از پدیده‌ها پدیده دیگری مرتفع می‌گردد و این نشانه آن است که پدیده اول نوعی علیت ناقصه نسبت به پدیده دوم دارد چنانکه با غروب آفتاب هوا تاریك می‌شود و با نبودن آب درخت می‌خشکد و هزاران نمونه دیگر که در زندگی روزمره انسان پیوسته مشاهده می‌شود و آنچه دشوار است تعیین دقیق همه عوامل و شرایطی است که در پیدایش یك پدیده مادی مؤثرند و در

صورتی که بتوان همه آنها را دقیقا تعیین کرد لازمه‌اش نفی تاثیر فاعل ماوراء طبیعی نیست زیرا اجراء آزمایش در مورد چنین عاملی امکان پذیر نیست و وجود و عدم آن را تنها با برهان عقلی خالص می‌توان اثبات کرد

**خلاصه**

1- علم به رابطه علیت را چه در میان مادیات و چه در غیر آنها نمی‌توان فطری دانست به این معنی که عقل انسانی با آن سرشته شده است ولی می‌توان آن را فطری بمعنای ارتکازی و قریب به بداهت بحساب آورد چنانکه در مورد علم به واقعیات عینی گفته شد .

2- رابطه علیت در میان مادیات را در چند شکل می‌توان بیان کرد و شکل یقینی و قریب بدیهی آن این است که موجودات مادی وابستگیهایی با یکدیگر دارند که قضیه‌ای مهمله است و ارزش آن در حد موجبه جزئیه می‌باشد و برای اثبات آن می‌توان از مقدمات تجربی کمك گرفت .

3- گاهی تصور می‌شود که برای شناختن علتهای مادی به این صورت می‌توان استدلال کرد این پدیده‌ها مکررا متعاقب یکدیگر بوجود آمده‌اند و هر دو پدیده‌ای که به این صورت تحقق یابند اولی علت دومی می‌باشد ولی این استدلال تمام نیست زیرا تعاقب و تقارن اعم از علیت است و به اصطلاح کبرای قیاس بصورت قضیه کلیه یقینی نیست .

4- گاهی به این صورت استدلال می‌شود که این دو پدیده دائما یا غالبا متلازم با یکدیگرند و تلازم دائمی و اکثری دلیل علیت است زیرا اتفاق دائمی و اکثری محال است ولی اثبات صغرای این قیاس عملی نیست و کبرای آن هم احتیاج به برهان دارد .

5- گاهی بصورت دیگر استدلال می‌شود و آن این است که در موارد آزمایش شده این دو پدیده متلازمند و چون امور همانند آثار همانندی دارند پس در موارد مشابه هم این تلازم ابتخواهد بود و تلازم دائمی نشانه رابطه علیت است ولی اثبات تشابه کامل بین چند وضعیت بسیار دشوار است .

6- راه صحیح کشف علیت بین پدیده‌ها کنترل شرایط پیدایش هر پدیده و تغییر دادن آنها و بررسی پی‌آمدهای این تغییرات است و بعبارت دیگر علیت را تنها از راه وضع و رفع می‌توان شناخت .

7- اما نتیجه یقینی اینگونه آزمایشها شناختن علل ناقصه استیعنی چیزهایی که با رفع آنها معلول هم مرتفع می‌شود ولی شناختن مجموعه عوامل و شرایطی که در پیدایش پدیده‌ای مؤثر هستند بصورت یقینی مشکل است زیرا احتمال تاثیر امر ناشناخته و کنترل نشده‌ای را نمی‌توان نفی کرد و از این روی قوانین تجربی را نمی‌توان یقینی به تمام معنای کلمه دانست .

8- از سوی دیگر کشف علت منحصره برای پیدایش پدیده‌های مادی بصورت یقینی از عهده تجربه برنمی‌آید زیرا راهی برای نفی جانشین آن در شرایط دیگری وجود ندارد .

9- بفرض اینکه مجموعه عوامل و شرایط مادی لازم برای پیدایش یك پدیده بصورت انحصاری هم قابل شناخت باشد لازمه آن نفی عامل ماوراء طبیعی نیست زیرا چنین عاملی در دام تجربه نمی‌افتد و وجود و عدم آن را تنها بوسیله برهان عقلی می‌توان اثبات کرد .

10- نارسائیهای روش تجربی مانع از حصول یقین به وجود رابطه علیت در میان مادیات نمی‌شود زیرا اثبات علل ناقصه از راه تجربه میسر است و همین اندازه برای علم به وجود رابطه علیت در میان مادیات کفایت می‌کند

## درس سی و پنجم وابستگی معلول به علت

شامل: تلازم علت و معلول تقارن علت و معلول بقاء معلول هم نیازمند به علت است

## تلازم علت و معلول

با توجه به تعریف علت و معلول به آسانی روشن می‌شود که نه تنها تحقق معلول بدون علل داخلی اجزاء تشکیل دهنده آن ممکن نیست بلکه بدون تحقق هر یك از اجزاء علت تامه امکان ندارد زیرا فرض این است که وجود آن نیازمند به همه آنها می‌باشد و فرض تحقق معلول بدون هر یك از آنها بمعنای بی‌نیازی از آن است البته در جایی که علت جانشین پذیر باشد وجود هر یك از آنها علی البدل کافی است و فرض وجود معلول بدون همه آنها ممتنع خواهد بود و در مواردی که پنداشته می‌شود که معلولی بدون علت بوجود آمده است مانند معجزات و کرامات در واقع علت غیر عادی و ناشناخته‌ای جانشین علت عادی و متعارف شده است .

از سوی دیگر در صورتی که علت تامه موجود باشد وجود معلولش ضروری خواهد بود زیرا معنای علت تامه این است که همه نیازمندیهای معلول را تامین می‌کند و فرض اینکه معلول تحقق نیابد به این معنی است که وجود آن نیازمند به چیز دیگری است که با فرض اول منافات دارد و فرض اینکه چیزی مانع از تحقق آن باشد بمعنای عدم تمامیت علت است زیرا عدم مانع هم شرط تحقق آن است و فرض تمام بودن علت‌شامل این شرط عدمی هم می‌شود یعنی هنگامی که می‌گوییم علت تامه چیزی تحقق دارد منظور این است که علاوه بر تحقق اسباب و شرایط وجودی مانعی هم برای تحقق معلول وجود ندارد .

بعضی از متکلمین پنداشته‌اند که این قاعده مخصوص علتهای جبری و بی‌اختیار است و اما در مورد فاعلهای مختار بعد از تحقق جمیع اجزاء علت باز جای اختیار و انتخاب فاعل محفوظ است غافل از اینکه قاعده عقلیه قابل تخصیص نیست و در این موارد اراده فاعل یکی از اجزاء علت تامه می‌باشد و تا اراده وی به انجام کار اختیاری تعلق نگرفته باشد هنوز علت تامه آن تحقق نیافته است هر چند سایر شرایط وجودی و عدمی فراهم باشد .

حاصل آنکه هر علتی اعم از تامه و ناقصه نسبت به معلول خودش وجوب بالقیاس دارد و همچنین هر معلولی نسبت به علت تامه‌اش وجوب بالقیاس دارد و مجموع این دو مطلب را می‌توان بنام قاعده تلازم علت و معلول نامگذاری کرد

## تقارن علت و معلول

از قاعده تلازم علت و معلول قواعد دیگری استنباط می‌شود که از جمله آنها قاعده تقارن علت و معلول است توضیح آنکه هر گاه معلول از موجودات زمانی باشد و دست کم یکی از اجزاء علت تامه هم زمانی باشد علت و معلول همزمان تحقق خواهند یافت و تحقق علت تامه با تحقق معلول فاصله زمانی نخواهد داشت زیرا اگر فرض شود که بعد از تحقق همه اجزاء علت تامه زمانی هر چند خیلی کوتاه بگذرد و بعدا معلول تحقق یابد لازمه‌اش این است که در همان زمان مفروض وجود معلول ضروری نباشد در صورتی که مقتضای وجوب بالقیاس معلول نسبت به علت تامه این است که به محض تمامیت علت وجود معلول ضروری باشد .

ولی این قاعده در مورد علل ناقصه جاری نیست زیرا با وجود هیچیك از آنها وجود معلول وصف ضروری را نخواهد یافت بلکه حتی وجود معلول با فرض وجود مجموع اجزاء علت تامه به استثناء یك جزء هم محال است زیرا معنای آن بی‌نیازی معلول از جزء مزبور می‌باشد .

اما اگر علت و معلول از قبیل مجردات باشند و هیچکدام زمانی نباشند در این صورت تقارن زمانی آنها مفهومی نخواهد داشت همچنین اگر معلول زمانی باشد ولی علت مجرد تام باشد زیرا معنای تقارن زمانی این است که دو موجود در یك زمان تحقق یابند در صورتی که مجرد تام در ظرف زمان تحقق نمی‌یابد و نسبت زمانی هم با هیچ موجودی ندارد ولی چنین موجودی نسبت به معلول خودش احاطه وجودی و حضور خواهد داشت و غیبت معلول از آن محال خواهد بود و این مطلب با توجه به رابط بودن معلول نسبت به علت هستی‌بخش وضوح بیشتری می‌یابد .

از سوی دیگر تقدم زمانی معلول بر هر علتی اعم از تامه و ناقصه محال است زیرا لازمه‌اش این است که معلول در هنگام پیدایش نیازی به علت مزبور نداشته باشد و وجود علت نسبت به آن ضروری نباشد و روشن است که این قاعده هم اختصاص به زمانیات دارد .

با توجه به این قاعده کاملا روشن می‌شود که تفسیر رابطه علیت به تعاقب دو پدیده نادرست است زیرا لازمه تعاقب تقدم زمانی علت بر معلول است و چنین چیزی علاوه بر اینکه در مجردات و علل هستی‌بخش معنی ندارد در علل تامه‌ای که مشتمل بر امر زمانی باشند نیز امکان ندارد و تنها فرضی را که می‌توان برای آن در نظر گرفت علل ناقصه زمانی است که تقدم آنها بر معلول امکان پذیر است مانند تحقق انسان قبل از انجام کار .

از سوی دیگر قبلا گفته شد که تعاقب منظم دو پدیده اختصاصی به علت و معلول ندارد و بسا پدیده‌هایی که همواره پی در پی بوجود می‌آیند و میان آنها رابطه علیتی وجود ندارد مانند شب و روز پس نسبت بین موارد علیت و موارد تعاقب به اصطلاح عموم و خصوص من وجه است .

ناگفته نماند که تقارن دو موجود هم اختصاصی به علت و معلول ندارد و چه بسا پدیده‌هایی با هم تحقق می‌یابند و هیچ رابطه علیتی میان آنها وجود ندارد و حتی ممکن است دو پدیده تقارن دائمی داشته باشند و در عین حال هیچکدام از آنها علت دیگری نباشد مثلا اگر علتی موجب پیدایش دو معلول باشد معلولهای مفروض همواره با هم بوجود می‌آیند ولی هیچکدام علت دیگری نیست پس نسبت بین موارد علیت و موارد تقارن هم عموم و خصوص من وجه استیعنی در بعضی از موارد هم تقارن زمانی هست و هم علیت مانند علت تامه زمانی و معلول آن و در بعضی از موارد علیت هست ولی تقارن زمانی نیست مانند علل مجرده و علتهای ناقصه‌ای که قبل از تحقق معلول موجود هستند و در بعضی از موارد تقارن هست ولی علیت نیست مانند پیدایش همزمان نور و حرارت در لامپ برق .

بنا بر این تفسیر علیت نه بعنوان تعاقب دو پدیده صحیح است و نه بعنوان تقارن دو پدیده و حتی تعاقب یا تقارن را نمی‌توان لازمه علت و معلول دانست و تفسیر علیت را به آنها از قبیل تفسیر به لازم خاص بحساب آورد زیرا هیچکدام از آنها اختصاصی به علت و معلول ندارد چنانکه نمی‌توان آن را از قبیل تفسیر به لازم اعم شمرد زیرا هیچکدام از آنها در تمام موارد علت و معلول صدق نمی‌کنند علاوه بر اینکه اساسا تعریف به اعم صحیح نیست زیرا به هیچ وجه مورد تعریف را مشخص نمی‌کند

## بقاء معلول هم نیازمند به علت است

قاعده دیگر که از قاعده تلازم علت و معلول استنباط می‌شود این است که علت تامه می‌بایست تا پایان عمر معلول باقی باشد زیرا اگر معلول پس از نابود شدن علت تامه و حتی بعد از نابود شدن یك جزء آن باقی بماند لازمه‌اش این است که وجود آن در حال بقاء بی‌نیاز از علت باشد در صورتی که نیازمندی لازمه ذاتی وجود معلول است و هیچگاه از آن سلب نمی‌شود .

این قاعده از دیرباز مورد بحث فلاسفه و متکلمین بوده است و فلاسفه همواره بر این مطلب تاکید داشته‌اند که بقاء معلول هم نیازمند به علت است و چنین استدلال می‌کرده‌اند که ملاك نیازمندی معلول به علت امکان ماهوی آن است و این ویژگی هیچگاه از ماهیت معلول سلب نمی‌شود از این روی همیشه نیازمند به علتخواهد بود .

متکلمین که غالبا ملاك نیازمندی معلول را حدوث یا امکان و حدوث تواما می‌دانسته‌اند بقاء معلول را محتاج به علت نمی‌شمرده‌اند و حتی از بعضی از ایشان نقل شده که اگر در مورد خدای متعال هم زوالی امکان می‌داشت ضرری به وجود عالم نمی‌زد لو جاز علی الواجب العدم لما ضر العالم .

ایشان برای تایید نظریه خودشان به شواهدی از بقاء معلولات پس از زوال علل آنها تمسك کرده‌اند مانند فرزندی که پس از مرگ پدر زنده می‌ماند و ساختمانی که بعد از مرگ سازنده‌اش باقی می‌ماند .

فلاسفه در جواب ایشان می‌گویند ملاك نیازمندی معلول به علت تنها امکان است نه حدوث و نه مجموع امکان و حدوث و برای اثبات این مطلب دست به یك تحلیل عقلی می‌زنند به این تقریر حدوث صفت وجود معلول است و از نظر تحلیل عقلی متاخر از مرتبه وجود آن می‌باشد و وجود متفرع بر ایجاد و ایجاد متاخر از وجوب و ایجاب است و ایجاب به چیزی تعلق می‌گیرد که فاقد وجود باشد یعنی ممکن الوجود باشد و این امکان همان وصفی است که از خود ماهیت انتزاع می‌شود زیرا ماهیت است که نسبت آن به وجود و عدم یکسان است و اقتضائی نسبت به هیچکدام از آنها ندارد پس تنها چیزی که می‌تواند ملاك نیازمندی به علت باشد همین امکان ماهوی است که از ماهیت جداشدنی نیست و از این روی نیاز معلول هم دائمی خواهد بود و هیچگاه بی‌نیاز از علت نخواهد شد .

اما این بیان چنانکه بار دیگر نیز اشاره شده با اصالت ماهیت‌سازگار است و بنا بر این اصالت وجود باید ملاك احتیاج را در خصوصیت وجودی معلول جستجو کرد یعنی همانگونه که صدرالمتالهین فرموده است ملاك احتیاج معلول به علت فقر و وابستگی ذاتی و به تعبیر دیگر ضعف مرتبه وجودی آن است که هیچگاه از آن جدا شدنی نیست .

در باره مواردی که متکلمین بعنوان شاهد بر بقاء معلول بعد از نابودی علت ذکر کرده‌اند باید گفت در این موارد علل حقیقی نابود نشده‌اند بلکه آنچه نابود شده یا تاثیرش منقطع گردیده علت اعدادی است که در واقع علت بالعرض برای معلولهای نامبرده می‌باشند .

توضیح آنکه ساختمانی که بعد از مرگ سازنده باقی می‌ماند مجموعه‌ای از علل حقیقی دارد که شامل علت هستی‌بخش و علتهای داخلی ماده و صورت و شرایط وجود ساختمان از قبیل چینش مواد ساختمانی به شکل و هیئت مخصوص و عدم موانعی که آنها را از یکدیگر جدا کنند می‌شود و تا مجموع این علل باقی است‌ساختمان هم باقی خواهد ماند ولی اگر اراده الهی به بقاء آن تعلق نگیرد و مواد ساختمانی در اثر عوامل بیرونی فاسد شود یا شرایطی که برای بقاء شکل ساختمان لازم است تغییر یابد بدون شك ویران می‌گردد اما بنائی که مصالح ساختمانی را روی هم قرار می‌دهد در واقع علت معد برای پیدایش این وضعیت‌خاص در مواد ساختمان است و آنچه شرط وجود و بقاء ساختمان است همان وضعیت‌خاص می‌باشد نه کسی که مثلا با حرکات دست‌خود موجب انتقال مواد و مصالح ساختمانی و پدیدآمدن وضعیت مزبور شده است و فاعلیتی که در نظر سطحی به بناء نسبت داده می‌شود فاعلیت بالعرض است و اعلیت‌حقیقی وی نسبت به حرکت دست‌خودش می‌باشد که تابع اراده اوست و با عدم اراده تبدیل به سکون می‌شود و طبعا با نابودی خودش هم امکان بقاء نخواهد داشت .

همچنین وجود فرزند معلول علل حقیقی خودش می‌باشد که غیر از علت هستی‌بخش شامل مواد آلی خاص با کیفیات مخصوصی است که بدن را مستعد تعلق روح می‌سازد و تا شرایط لازم برای تعلق روح به بدن باقی باشد زندگی وی ادامه خواهد داشت و پدر و مادر نقشی در بقاء آن علل و اسباب و شرایط ندارند و حتی فاعلیت ایشان نسبت به انتقال نطفه و استقرار در رحم هم فاعلیت بالعرض است .

همچنین حرکت جسم در حقیقت معلول انرژی خاصی است که در آن بوجود می‌آید و تا این عامل باقی باشد حرکت آن هم دوام خواهد یافت و نسبت دادن تحریك جسم به محرك خارجی از قبیل نسبت دادن معلول به فاعل معد است که نقشی جز انتقال دادن انرژی به جسم ندارد .

ضمنا روشن شد که اینگونه فاعلهای اعدادی که در واقع فاعلهای بالعرض هستند از اجزاء علت تامه بشمار نمی‌آیند و علت تامه از فاعل هستی‌بخش و علل داخلی و شرایط وجودی و عدمی آنها تشکیل می‌یابد

**خلاصه**

1- تحقق معلول بدون هر یك از اجزاء علت تامه محال است زیرا لازمه آن بی‌نیازی معلول از علت مفروض العدم می‌باشد .

2- با وجود تمام اجزاء علت تامه و فقد موانع وجود معلول ضروری خواهد بود زیرا وجود نیافتن آن بمعنای احتیاج داشتن به

چیز دیگر یا رفع مانع موجود است و فرض این است که همه نیازمندیهای معلول تامین شده و مانعی هم وجود ندارد .

3- این قاعده منافاتی با اختیار فاعل ندارد زیرا اراده فاعل از اجزاء علت تامه برای فعل اختیاری است .

4- مجموع این دو قاعده را که حاکی از ضرورت وجود هر یك از علت و معلول نسبت به دیگری وجوب بالقیاس است می‌توان قاعده تلازم علت و معلول نامید .

5- از قاعده مزبور قاعده دیگری استنباط می‌شود که مخصوص علت و معلولهای زمانی است و می‌توان آن را قاعده تقارن یا همزمانی علت و معلول نامید و مفادش این است که فاصله زمانی بین علت تامه زمان‌دار و معلول آن امکان ندارد چنانکه تقدم زمانی معلول بر علت هم محال است .

6- بنابر این تقارن از لوازم علل تامه زمان‌دار و معلولهای آنها است ولی اختصاصی به آنها ندارد زیرا معلولهای علت واحده هم لزوما همزمان هستند پس نسبت بین موارد تقارن با موارد علیت عموم و خصوص من وجه است .

7- وجود علت قبل از تحقق معلول فقط در موارد علل ناقصه زمان‌دار ممکن است و به همین معنی می‌توان آنها را متعاقب نامید ولی در علل مجرده بی‌معنی و در علل تامه غیر ممکن است از سوی دیگری تعاقب در غیر علت و معلول هم تحقق می‌یابد پس نسبت بین موارد تعاقب و موارد علیت هم عموم و خصوص من وجه است .

8- با توجه به نسبتی که بین موارد تعاقب و تقارن و موارد علیت وجود دارد نمی‌توان آنها را از خواص علت و معلول دانست و علیت را با یکی از آنها یا مجموع آنها تعریف کرد .

9- معلول تا آخرین لحظه وجود نیازمند به علت تامه است زیرا ملاك نیاز امکان ماهوی بنابر قول به اصالت ماهیت و فقر وجودی بنا بر قول به اصالت وجود لازمه ذاتی آن است و از آن جدا شدنی نیست ولی بعض از متکلمین که ملاك نیاز معلول را به علت‌حدوث و یا مجموع امکان و حدوث دانسته‌اند معتقد شده‌اند که معلول در بقایش نیازی به علت ندارد و شواهدی از قبیل باقی ماندن فرزند بعد از مرگ پدر برای قول خودشان آورده‌اند .

10- مبنای این قول در درس بیست و دوم ابطال شده است و اما در باره مثالهایی که به آنها تمسك کرده‌اند باید گفت عللی که در این موارد قبل از معلول از بین می‌روند علتهای معد و بالعرض هستند که از اجزاء علت تامه بشمار نمی‌روند